

تأثیر گناه بر معرفت به قبح فعل قبیح از منظر قرآن

* مصطفی جعفرطیاری دهقانی

** هادی صادقی

چکیده

معرفت با موانع و آفاتی مواجه است که از جمله آنها گناه است. از آیات و روایات چنین برمی‌آید که محرومیت از دستیابی به معرفت، زوال و وارونگی آن از آثار سوء و تبعات منفی گناهان است. گناه باعث می‌شود انسان با یک چرخش معکوس، نیک را بد و بد را نیک و افعال زشت خود را زیبا بیندارد. درباره چگونگی وارونگی معرفت، تبیین‌های مختلفی قابل ارائه است. براساس معارف اسلامی شیطان از طریق نفوذ در عواطف و احساسات در افکار تصرف می‌کند و با به‌کارگیری ابزار ادراکی به تدبیر باطن فرد می‌پردازد و معارف و حقایق را وارونه جلوه می‌دهد. انجام مکرر گناه باعث می‌شود قوه عاقله به اسارت هوای نفس درآید و ابزار دست شیطان شود. در این حالت، قوه واهمه و خیال در جایگاه عقل قرار می‌گیرند و آدمی دچار مغالطه بینشی می‌گردد و امر باطل، موهوم و خیالی را حق می‌انگارد که این همان وارونگی شناخت است.

واژگان کلیدی

معرفت، آفت، گناه، وارونگی، قرآن.

mostafatayyari@yahoo.com

sadeqi.hadi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۱/۲/۲۴

*. دکترای معارف اسلامی دانشگاه علوم حدیث.

** عضو هیئت علمی دانشگاه علوم حدیث.

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۱۶

طرح مسئله

معرفت و شناخت نقش منحصربه‌فردی در زندگی مادی و معنوی انسان دارد. انسان از طریق شناخت است که می‌تواند با خارج از ذهن خود ارتباط برقرار کند. نگرش آدمی به جهان آفرینش و هدف خلقت، وابسته به نحوه شناخت اوست و خاستگاه مکاتب بشری، معرفت است. سرنوشت و سعادت انسان مرهون معرفت است و رسیدن به کمال نیز در سایه آن محقق می‌شود.

علم و معرفت از منظر قرآن و حدیث نیز دارای جایگاهی بس بلند و ارزشی ویژه است. اهل تحقیق گفته‌اند در این زمینه بیش از ۷۰۰ آیه وجود دارد. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۰: ۱ / ۱۰۰) خداوند متعال هدف آفرینش جهان را دستیابی به معرفت معرفی کرده و آن را برترین شرافت و نخستین منت بر بشر، پس از نعمت آفرینش او قرار داده است. او در کنار خود و فرشتگان، از دانشمندان نام برده است. (طلاق / ۱۲؛ علق / ۵ - ۱؛ زمر / ۹؛ آل عمران / ۱۸ و ...)

براساس آموزه‌های قرآن، یکی از اهداف اصلی پیامبران «تعلیم» است و حتی ایشان نیز با وجود دارا بودن مقام‌های رفیع معرفتی، مأمور به درخواست افزایش معرفت شده‌اند. نقش اساسی در خلافت الهی برعهده معرفت است و از این رو هنگامی که فرشتگان در جریان خلقت آدم، تسبیح و تقدیس خود را مطرح ساختند، خداوند در پاسخ، عالم بودن او را مطرح کرد. (بقره / ۳۳ - ۳۱ و ۱۵۱؛ آل عمران / ۱۶۴؛ کهف / ۶۶؛ طه / ۱۱۴ و ...)

ازسوی دیگر، ارزش عبادت نیز به علم و معرفت است؛ زیرا اخلاص مایه کمال عبادت است و سبب اخلاص نیز معرفت است. (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ۳ / ۱۹۴) به همین جهت در روز رستاخیز و هنگامه سنجش اعمال، قلم علما بر خون شهدا برتری دارد. (ابن بابویه، بی‌تا: ۴ / ۳۹۸، ح ۵۸۵۳) در کتب حدیث، بابی به علم و وجوب فراگیری آن اختصاص یافته که ارزش و جایگاه علم و علما، تعلیم و تعلم و ... در آن مطرح شده است. (کلینی، ۱۳۶۵: ۸ / ۷۱ - ۳۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱ / ۲۲۸ - ۱۶۴؛ محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۷: ۸ / ۴۰۳۰ - ۳۹۲۸؛ متقی هندی، ۱۴۰۵: ۱۰ / ۱۸۳ - ۱۳۰)

نفس انسان براساس فطرت، به‌گونه‌ای آفریده شده که صلاحیت دارد به حقایق معرفت پیدا کند و این در صورتی است که زمینه‌ها فراهم و موانع نیز مفقود باشد. پیدایش معرفت همچون سایر پدیده‌ها معلول فراهم بودن شرایط و اسباب آن است. (شیرازی، ۱۴۱۰: ۹ / ۱۳۶) بهره‌مندی روح و جسم انسان از صحت و سلامت و رشد لازم، ازجمله این شرایط است.

نعمت گران‌سنگ معرفت، با آفات و آسیب‌هایی مواجه است که یکی از مهم‌ترین آنها گناه است. در آیات و روایات برای گناهان، پیامدهای منفی بسیاری بیان شده است. این پیامدها در عذاب اخروی منحصر نمی‌شود؛ بلکه گستره آثار آن، حیات دنیوی و زندگی فردی و اجتماعی و مادی و معنوی را نیز فرامی‌گیرد. از جمله آثار مخرب گناه، آثار معرفتی آن است. توان تخریبی گناه تا حدی است که در فرآیند معرفت اختلال ایجاد کرده و آن را دگرگون و وارونه می‌سازد. تأثیرات گناه بر معرفت انسان از سه حالت خارج نیست؛ زیرا گناه یا مانع پیدایش معرفت می‌شود یا معرفت به‌دست‌آمده را نابود می‌سازد یا سبب دگرگونی و وارونگی معرفت می‌گردد. نوشتار حاضر به بررسی وارونگی معرفت به فعل قبیح بر اثر گناه از منظر قرآن می‌پردازد. بر پایه جستجوی نویسنده، تاکنون اثر مستقلی در این باره ارائه نشده است.

آیات دال بر وارونگی معرفت بر اثر گناه

آیاتی که بر این وارونگی دلالت دارد، به چند دسته قابل تقسیم است:

یک. آیات مربوط به تزئین

این آیات به دو بخش مثبت و منفی تقسیم می‌شوند. یکی از موارد تزئین مثبت، تزئین ایمان است. قرآن می‌فرماید: «خداوند ایمان را برای شما دوست‌داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما آراست». (حجرات / ۷) همچنین در مورد آسمان فرموده: «ما آسمان دنیا را به چراغ‌ها آذین بستیم». (فصلت / ۱۲) موارد تزئین مثبت از بحث ما خارج است. در مورد تزئین منفی، آیات به چند گروه تقسیم می‌شوند.

۱. اسناد تزئین به شیطان

در این گروه از آیات، فعل تزئین به شیطان نسبت داده شده است. (انعام / ۴۳؛ نحل / ۶۳؛ نمل / ۲۴؛ عنکبوت / ۳۸) این آیات بیانگر آن است که شیطان، اعمال بد و گناهان را به‌صورت اعمال زیبا می‌آراید. قرآن کریم جریان امت‌های پیشین را یادآور می‌شود؛ زمانی که به مخالفت با پیامبران برخاستند و خداوند آنان را به رنج و ناراحتی مبتلا کرد و مجازات کرد تا شاید متنبه شده، در مقابل حق خاضع گردند؛ اما چنین نشد: «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ شیطان آنچه را انجام می‌دادند، برایشان آراسته است». (انعام / ۴۳)

با توجه به ظاهر و سیاق آیه، مقصود از «مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» اعمال زشت و گناهان است. مفسران نیز آن را به کفر و معاصی یا شرک و عناد و گناهان تفسیر کرده‌اند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸ / ۸۸؛ حقی بروسوی، بی‌تا: ۳ / ۳۱؛ ابن‌کثیر دمشقی، ۱۴۱۹: ۳ / ۲۲۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۴ / ۱۴۳؛ ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۲ / ۳۲۰؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۷ / ۲۰۰)

در گزارش هدهد به محضر حضرت سلیمان علیه السلام قرآن پرستش خورشید توسط قوم سبا را به تزیین شیطان منسوب می‌کند: «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ؛ شیطان اعمال آنها را برای ایشان آراسته است». (نمل / ۲۴) همچنین قرآن در مورد قوم عاد و ثمود می‌فرماید: «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ؛ شیطان، کارهای ایشان را در نظرشان بیاراست». (عنکبوت / ۳۸)

از آیات گروه اول برداشت می‌شود که شیطان شناخت انسان را واژگون می‌کند؛ زیرا معرفت طبیعی و درست انسان به گناه آن است که آن را قبیح بداند؛ اما شیطان گناه را تزیین می‌کند و می‌آراید؛ به‌گونه‌ای که آدمی آن را نیکو و زیبا ببیند.

از آنجاکه تأثیر عملی و کارایی شیطان از طریق انجام گناه است بنابراین، گناه در واژگونی شناخت نقش سببیت دارد. توضیح اینکه اولاً: شیطان در آغاز، هیچ‌گونه تسلطی بر انسان ندارد. (ابراهیم / ۲۲) البته وی پیوسته در کمین فریقین آدمی (اعراف / ۱۷ - ۱۳) و وسوسه اوست. (ناس / ۵) ثانیاً: پاسخ مثبت به دعوتش و پیروی او، مورد نهی الهی و گناه است. (بقره / ۱۶۸؛ انعام / ۱۴۲؛ نور / ۲۱ و ... ثالثاً: ارتکاب گناه، موجب پذیرش ولایت شیطان می‌شود (نحل / ۱۰۰) که از آثار تسلط او وارونگی شناخت است؛ پس گناه، در واژگونی معرفت نقش دارد. تفصیل مطالب مزبور در صفحات پسین می‌آید.

لازم به ذکر است که گناهان و تأثیر شیطان هر کدام، مراتب و مراحل گوناگونی دارند. گناهی در یک مرحله باعث تسلط شیطان می‌شود و در مرحله‌ای دیگر، تسلط و اثر شیطان موجب وارونگی شناخت و به‌دنبال آن، سبب انجام گناهی دیگر می‌گردد.

بنابراین، اشکال دور وارد نیست؛ زیرا گناهی که سبب تسلط شیطان شده و پیامد وارونگی را داشته، غیر از آن گناهی است که در اثر تسلط شیطان و وارونگی شناخت انجام گرفته است. از آیات مربوط به تزیین استفاده می‌شود که تزیین شیطان و واژگونی معرفت، کیفر الهی است که کافران و فاسقانی همچون قوم عاد و ثمود در قبال کفر و فسقشان به آن مبتلا شده‌اند. آنان در آغاز مانند انسان‌های دیگر براساس فطرت الهی و پاک خویش، گناهانی مانند کفر، قتل و ظلم را ناپسند

می‌دانستند؛ اما در اثر ارتکاب، مستحق مجازات تزیین گشتند و آن گناهان را زیبا و پسندیده پنداشتند. روشن است که این تزیین به نوبه خود سبب تداوم و تکرار همان گناهان یا گناهان دیگر ایشان گردیده است. بدیهی است سبب و مسبب بودن گناه و تزیین در دو مرحله متفاوت، به هیچ وجه دور نیست.

از این نکته نیز نباید غفلت نمود که تأثیرات گناه نوعاً به یک‌باره نیست؛ بلکه به مرور و در اثر تکرار حاصل می‌شود. این مطلب، در قرآن و حدیث به بیان‌های مختلف آمده است. (بنگرید به: مطفیین / ۱۴؛ کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۲۷۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۰ / ۳۳۴؛ متقی هندی، ۱۴۰۵: ۱ / ۱۷۳۴) به‌عنوان نمونه در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ إِمَحَّتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا. (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۲۷۳)

چون انسان گناه کند در دلش نقطه‌ای سیاه بیرون شود، پس اگر توبه کند آن نقطه از بین برود؛ ولی اگر به گناه بیفزاید آن سیاهی زیاد شود تا بر دلش چیره شود و دیگر هرگز رستگار نمی‌گردد.

۲. اسناد تزیین به خداوند

در برخی آیات، فعل تزیین به خدای سبحان نسبت داده شده است: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ؛ کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کردارهای آنها را در نظرشان بیاراستیم». (نمل / ۴) در برخی از تفاسیر، این اعمال به بد و زشت یا ضلالت و گمراهی تفسیر شده و در شماری دیگر، هر دو وجه اعمال خوب و بد بیان شده است؛ اما بیشتر مفسران، اولی را ترجیح داده و آن را بر اعمال زشت و گناهان حمل کرده‌اند. (طبری، ۱۴۱۲: ۱۹ / ۸۱؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴ / ۱۵۴؛ بلخی، ۱۴۲۳: ۳ / ۲۹۶؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۴ / ۱۵۵؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۶ / ۱۶۸؛ سیوطی، ۱۴۱۶: ۱ / ۳۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۰ / ۱۵۴؛ مراغی، بی‌تا: ۱۹ / ۱۲۰؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۹ / ۵۳۲؛ شبّر، ۱۴۱۲: ۱ / ۳۶۲؛ امین اصفهانی، ۱۳۶۱: ۹ / ۳۰۱؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۱۹ / ۲۵۸)

زمخشری در مورد اسناد تزیین اعمال زشت به خدا می‌گوید:

اسناد تزیین به شیطان حقیقی و اسناد آن به خداوند مجاز و از باب استعاره یا مجاز حکمی می‌باشد. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳ / ۳۴۸)

شیخ طبرسی نیز همین نظر را بیان کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۷۷) علامه طباطبائی معتقد است این‌گونه تصرفات مربوط به شیطان است و از این جهت به خداوند نسبت داده می‌شود که کارآمدی هر سببی از اسباب خیر یا شر، فقط در ملک خداوند و با اذن تکوینی اوست. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۳ / ۹۷)

تحقیق مسئله آن است که این‌گونه تزئینات منفی از باب کیفر و مجازات است و ایمان نیاوردن، کفر، تکذیب الهی و گناهان دیگر، زمینه‌ساز کیفر الهی هستند. برخی از مفسران مانند ابن‌کثیر و زحیلی به این مجازات‌ها تصریح کرده‌اند. (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹: ۶ / ۱۶۸؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۱۹ / ۲۵۸)

۳. مجهول بودن فعل تزئین

در چند آیه، فعل تزئین به‌صورت مجهول ذکر شده است. (انعام / ۱۲۲؛ توبه / ۳۷؛ یونس / ۱۲؛ غافر / ۳۷؛ محمد / ۱۴) از جمله «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا؟ أَلَا أَنْ كَسَّ زُشْتِي كَرْدَارَش بَرَايِ او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند». (فاطر / ۸) با توجه به آیه قبل از آن، مقصود از «من زُيِّنَ» فرد کافری است که فهمش وارونه شده، باطل را حق و قبیح را نیکو می‌بیند. در اینکه فاعل این تزئین کیست، اختلاف‌نظر وجود دارد. علامه فاعل آن را خداوند می‌داند. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱۷ / ۱۹) در برخی از تفاسیر، غلبه هوای نفس بر عقل، فاعل تزئین ذکر شده است. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴ / ۲۵۴؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۷ / ۳۹۲؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۱۰ / ۵۴۰) شیخ طوسی هم فاعل را بین شیطان و نفس مردد دانسته (طوسی، بی‌تا: ۸ / ۴۱۵) و شیخ طبرسی عبارت وی را نقل کرده است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸ / ۶۲۸) برخی از مفسران مانند طبری، آلوسی، بروسوی و زحیلی، آن تزئین‌کننده را شیطان می‌دانند. (طبری، ۱۴۱۲: ۲۲ / ۷۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۱ / ۳۴۲؛ مراغی، بی‌تا: ۲۲ / ۱۰۹؛ حقی بروسوی، بی‌تا: ۷ / ۳۲۰؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۲۲ / ۲۳۱)

تحقیق آنکه، فاعل تزئین شیطان است و آیات مربوط به تزئین، دلیل بر آن می‌باشد و اگر در مواردی، فعل تزئین به خدا اسناد داده می‌شود یا احتمال آن مطرح است، یا از باب کیفر و مجازات می‌باشد یا از این جهت که خداوند مسبب‌الاسباب است و همه سبب‌ها و تأثیرها به او بازمی‌گردد و تنها اوست که این اثر را در گناه قرار داده است.

دو. آیات مربوط به تسویل

زمانی که برادران حضرت یوسف علیه السلام پیراهن آغشته به خونی دروغین را نزد پدر آوردند،

حضرت یعقوب علیه السلام فرمود: «سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً؛ نفس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است». (یوسف / ۱۸) همچنین هنگامی که برادران از مصر بازگشتند و بنیامین همراه آنان نبود و مسئله سرقت مطرح شده بود، همین سخن را فرمود. (یوسف / ۸۳ - ۸۱) همچنین هنگامی که حضرت موسی علیه السلام به سامری اعتراض کرد، او در پاسخ گفت: «كَذَّالِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي؛ نفس من برایم چنین فریب کاری کرد». (طه / ۹۶)

خداوند درباره کسانی که بعد از روشن شدن راه هدایت، به حق پشت کنند، می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَى لَهُمْ؛ شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت». (محمد / ۲۵) فاعل تسویل در مورد اخیر، شیطان و در سه مورد دیگر، نفس انسان است. واژه پژوهان «تسویل» را به معنای تزیین و آراستن دانسته‌اند؛ البته برخی آن را به معنای تسهیل و آسان شمردن گرفته‌اند؛ اما معنای تزیین را رد نکرده‌اند. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۷ / ۲۹۸؛ ابن فارس، ۱۴۱۱: ۴۷۷؛ طریخی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۹۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۳۵۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۳۷) مقاتل، قتاده، حسن، طبری، قرطبی، ابن کثیر و شماری دیگر معنای تزیین را برگزیده‌اند. (بلخی، ۱۴۲۳: ۴ / ۵۰؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱۲ / ۹۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۰ / ۱۵۱؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۷ / ۲۹۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵ / ۳۳۴؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۲ / ۴۲۰) زمخشری، طبرسی، فیض کاشانی، بیضاوی، فخررازی و برخی دیگر نیز معنای تسهیل را ترجیح داده‌اند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۴۵۱؛ طبرسی، ۱۳۷۷: ۲ / ۱۸۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۱۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۳ / ۱۵۸؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۲۸ / ۵۶؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۱۲ / ۲۴۳) آلوسی در آیه‌ای تسهیل و در آیه‌ای دیگر، تزیین و تسهیل را با هم ذکر کرده است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۳۰؛ ۳۹ / ۶) علامه طباطبایی در آیه‌ای آن را به معنای وسوسه گرفته و در آیه‌ای دیگر، معنای تزیین را ذکر کرده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۱۰۴؛ ۱۸ / ۲۴۱) البته این دو معنا قابل جمع‌اند؛ زیرا تزیین نوعی وسوسه است.

گناه برادران یوسف بس بزرگ و زشت بود. همچنین گوساله‌پرستی سامری و نیز پشت کردن به حق از گناهان بزرگ است؛ اما نفس انسان و شیطان، زشتی آنها را زیبا جلوه داده، انجام را آنها را آسان می‌سازد. در فرآیند تسویل و تزیین گناه، شناخت انسان واژگون می‌شود؛ زیرا گناهکار قبل از تسویل، گناه را حرام و زشت می‌دانست؛ اما بعد از تسویل، آن را زیبا می‌پندارد. این در صورتی است که تسویل به معنای تزیین باشد؛ اما اگر معنای آن تسهیل باشد، باز هم این

واژگونی صادق است؛ زیرا انسان قبل از تسویل و تسهیل، انجام گناه را یک کار سخت می‌بیند؛ ولی بعد از آن، انجام آن را آسان می‌یابد.

تسویل نیز مانند تزیین، نشئت گرفته از گناه است. برادران یوسف قبل از واقعه چاه، حسادت می‌ورزیدند و حتی به پدرش خویش، پیامبر معصوم الهی، نسبت ضلالت آشکار دادند. (یوسف / ۸) این گناهان بزرگ زمینه‌ساز تسویل گشت. تسویل نیز در مرحله بعد منشأ گناهان دیگر شد. جریان دستگیر شدن برادر یوسف نیز از جریان خود یوسف ناشی شد، که آن‌هم از تسویل و اغوای نفسانی برادران به وقوع پیوست. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۲۳۱) پس گناهان گذشته در تسویل هم تأثیر داشته است. سامری نیز قبل از تسویل آلوده به گناه بوده است. (بنگرید به: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳ / ۲۸۶ و ۲۹۲) آیات قرآن، گویای آن است که گناهانی نظیر نفاق و پشت کردن به حق، سبب شده که شیطان به تسویل منافقان بپردازد. (محمد / ۲۸ - ۲۵)

هر کجا که فاعل تسویل، شیطان باشد از مباحث پیشین درباره تزیین روشن گشت که گناه، دارای نقش و سببیت است؛ اما اگر فاعل آن، نفس انسان باشد در این صورت نیز گناه سببیت دارد؛ زیرا اولاً: انسان یا تحت ولایت خداست، یا تحت ولایت شیطان قرار دارد. (بقره / ۲۵۷) ثانیاً: القاءات نفس آدمی نیز یا الهی است و یا شیطانی. (الکافی، ۱۳۶۵: ۲ / ۳۳۰) ثالثاً: شیطان در صورتی می‌تواند انسان را وسوسه کند که از یاد خدا روی گرداند و از دستور او سرپیچی نماید. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۹ / ۱۲۴) نافرمانی از خدا و ارتکاب گناه، باعث ولایت و تسلط شیطان شده و نفس را دست‌نشانده و ابزار وی قرار می‌دهد. در این باره فقط نمونه‌ای از آیات و روایات ذکر شد، تفصیل بیشتر در مباحث آتی خواهد آمد.

سه. آیه مربوط به صنع حسن

در سوره کهف، زیان‌کارترین مردم کسانی معرفی شده‌اند که کوشش آنها در زندگی دنیا ناپود شده، با این حال گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» [آنان] کسانی‌اند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند». (کهف / ۱۰۴)

آنها در آیه بعدی، افرادی معرفی شده‌اند که آیات پروردگار و لقای او را انکار کردند و به او کفر ورزیدند. اعمال ناشایست کافران از اعتقاد کفرآلودشان برمی‌خیزد و چیزی جز باطل و گناه

نیست؛ با این حال، آن را نیک می‌پندارند. به‌راستی زبانی بالاتر از این نیست که انسان کار بد و زشتی انجام دهد و فکر کند کار خوب و نیکی انجام داده است؛ لذا قرآن این‌گونه افراد را «الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا»؛ زیان‌کارترین مردم» معرفی کرده است.

در روایات برای «الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» تفسیرهای گوناگون ذکر شده است. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

منظور یهود و نصارا هستند. آنان در آغاز بر حق بودند و سپس بدعت‌هایی گذاردند و گمان کردند کار نیکی انجام می‌دهند.

در حدیث دیگری حضرت پس از گفتار فوق فرمود: «خارج نهروان نیز چندان از آنها فاصله نداشتند». در برخی دیگر از روایات، آنان به منکران ولایت تفسیر شده‌اند. (قمی، ۱۳۶۷: ۲ / ۴۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۶ / ۷۶۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۶۷) البته آنچه در روایات آمده، از باب جری و تطبیق و بیان مصادیق است؛ بنابراین اطلاق و عموم آیه در این موارد منحصر نمی‌شود.

چهار. آیه مربوط به تقلیب دل

یکی از پیامدهای گناه کفر، دگرگونی قلب است: «وَتَقَلَّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ دل‌ها و دیدگانشان را برمی‌گردانیم [در نتیجه به آیات ما ایمان نمی‌آورند] چنان‌که نخستین بار به آن ایمان نیاوردند و آنان را رها می‌کنیم تا در طغیان‌شان سرگردان بمانند». (انعام / ۱۱۰)

برخی از مفسران، این دگرگونی را مربوط به عالم آخرت دانسته‌اند؛ ولی همان‌گونه که فخررازی گفته، این مسئله مربوط به همین دنیا است؛ زیرا عبارت «وَتَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» عطف بر «تَقَلَّبُ» می‌باشد و بدیهی است که جمله معطوف، وضع دنیوی آنان را توصیف می‌کند. (طوسی، بی‌تا: ۴ / ۳۳۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۵۴۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۷ / ۶۵؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۳ / ۱۱۶)

علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه شریفه از امام علی علیه السلام نقل می‌کند:

فمن لم يعرف قلبه معروفاً و لم ينكر منكراً نکس قلبه و جعل أعلاه أسفله. (قمی، ۱۳۶۷: ۱ / ۲۱۳)

پس کسی که دلش امر پسندیده را نشناسد و ناپسند را انکار نکند، دل او واژگون شده است و بالای آن پایین آن قرار می‌گیرد.

منظور این است که وی معروف را معروف نداند و منکر را منکر نپندارد؛ یعنی خوب را بد و بد را خوب بیند و این همان وارونگی شناخت است. امام باقر علیه السلام نیز فرمود:

فنکس قلوبهم فیکون أسفل قلوبهم أعلاها. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵ / ۱۹۷، ح ۱۲)
دل‌های آنان نگونسار می‌شود و در نتیجه پایین آن بالا قرار می‌گیرد.

چگونگی واژگونی معرفت

درباره اینکه گناه چگونه موجب واژگونی معرفت می‌شود، بیان‌های مختلفی قابل ارائه است:

یک. واژگونی در اثر تصرف شیطان در عواطف

از آیات قرآن به دست می‌آید که شیطان در گام نخست در عواطف انسان، یعنی بیم و امید، آمال و آرزوها و غیر آن تصرف می‌کند. سپس در گام دوم در اراده و افکاری که از این عواطف برمی‌خیزد، تصرف می‌نماید. القائنات و تصرفات شیطان به گونه‌ای است که آدمی آن را احساس نمی‌کند و بدون هیچ تردیدی آن را افکار خود می‌داند. این تصرفات طولی است و با حق اختیار فرد منافات ندارد. شیطان با فریب‌ها و ترفندهای گوناگون و با تسلط بر عقل و قلب انسان به تدبیر ابزار ادراکی می‌پردازد و بدین‌سان شناخت انسان را وارونه می‌سازد. تبیین تحلیل مزبور، مستلزم توضیح چند مطلب است:

۱. شیطان دشمن قسم‌خورده انسان است و از جوانب گوناگون او را تحت‌نظر دارد. وقتی او از درگاه خداوند رانده شد، گفت: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَأَنْتَبِهَنَّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ؛ من برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست. آن‌گاه از پیش رو، از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم». (اعراف / ۱۷ - ۱۳)

در تفسیر این آیه از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

منظور از اینکه جلوی آنان ظاهر می‌شوم، این است که آخرت را در نظر آنها سست می‌سازم و مراد از پشت سرشان این است که اموال را جمع نموده، از دادن حقوق خدا خودداری کنند و آن را برای ورثه بگذارند. مقصود از طرف راست آن است که دین آنان را به وسیله جلوه دادن گمراهی‌ها و آرایش شبهات

تأثیر گناه بر معرفت به قبح فعل قبیح از منظر قرآن □ ۱۱۹

تباه می‌سازم و منظور از طرف چپ این است که لذات را آن قدر مورد علاقه‌شان قرار می‌دهم که محبت آنها به آن از هر چیز دیگری بیشتر شود». (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۶۲۳)

۲. شیاطین انسان را رها نمی‌کنند و توانایی نفوذ به درون آدمی را دارند. طبق حدیث مشهور نبوی:

لولا أن الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لَنظروا إلى ملكوت السماوات.
(مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۶ / ۱۶۳)
اگر شیطان‌ها بر گرد دل فرزندان آدم نمی‌چرخیدند، همانا آنان به ملکوت آسمان‌ها نظر می‌افکندند.
همچنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که:
إنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ بِجَرَى الدَّمِ. (همان: ۶۳ / ۲۶۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶۳ / ۸)
شیطان مانند خون در فرزندان آدم جریان دارد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که تعداد شیطان‌ها در اطراف مؤمن از تعداد زنبورهای اطراف گوشت بیشترند. (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲ / ۳۰، ح ۱۱۱)
۳. شیطان از مجرای عواطف و احساسات در انسان نفوذ می‌کند. راه‌های این نفوذ عبارتند از:
الف) وعده دادن و در آرزو افکندن: «يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا؛ شیطان به آنان وعده می‌دهد و ایشان را در آرزو می‌افکند و جز فریب به آنان وعده نمی‌دهد». (نساء / ۱۲۰)
ب) ترساندن: «إِنَّمَا ذَاكَ الشَّيْطَانُ يَخَوْفُ أَوْلِيَاءَهُ؛ در واقع این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند». (آل عمران / ۱۷۵)
ج) غمگین ساختن: «إِنَّمَا التَّجْوِي مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا؛ از [القائات] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، دل‌تنگ گرداند». (مجادله / ۱۰)
د) ناامید ساختن: «الشَّيْطَانُ يَعِدُّكُمْ الْفَقْرَ؛ شیطان شما را از تهی‌دستی بیم می‌دهد». (بقره / ۲۶۸)
ه) قسم دادن و خود را دلسوز معرفی کردن: «قَسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ؛ برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم». (اعراف / ۲۱)

و) آراستن گناهان: «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ شیطان آنچه را انجام می‌دادند، برایشان آراسته است». (انعام / ۴۳) آراستن گناه، محبت به آن را به دنبال دارد. علاقه به گناه و لذت انجام آن، باعث عشق ورزیدن به آن می‌گردد و این عشق نیز سبب کوری و کری دل می‌شود؛ آن گونه که مولای متقیان علیه السلام فرمود:

من عشق شیئاً أعشى بصره و أمرض قلبه فهو ينظر بعين غير صحيحة و يسمع بأذن غير سمعة قد خرقت الشهوات عقله. (نهج البلاغه: ۲۰۴)

هرکس به چیزی عشق ناروا ورزد، نابینایش می‌کند و قلبش را بیمار کرده، با چشمی بیمار می‌نگرد و با گوشی بیمار می‌شنود، درحالی که خواهش‌های نفس، پرده عقلش را دریده است.

۴. کار شیطان وسوسه، القا و الهام است که اموری نامحسوس هستند. ترفندهای شیطان برای این کار عبارتند از:

الف) وسوسه در دل: «الَّذِي يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ؛ آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند». (ناس / ۵)

ب) القا به دوستان: «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ؛ در حقیقت شیطان‌ها به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند». (انعام / ۱۲۱)

ج) او می‌بیند، ولی دیده نمی‌شود: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ؛ او و قبیله‌اش شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند». (اعراف / ۲۷)

۵. شیطان دارای یاران جنی و انسی است: «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ؛ پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید. آیا [با این حال] او نسلش را به جای من، دوستان خود می‌گیرد و حال آنکه آنها دشمن شمايند؟». (کهف / ۵۰) «الَّذِي يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ؛ آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند، چه از جن و [چه از] انس». (ناس / ۶ - ۵)

۶. در آغاز کار، شیطان بر هیچ کس ولایتی ندارد. او انسان را به کاری مجبور نمی‌سازد و فقط وسوسه می‌کند. سپس او روز رستاخیز به پیروانش می‌گوید: «مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا

أَنْ دَعَوْتُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي؛ مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابت نمودید». (ابراهیم / ۲۲) این تسلطی که نفی می‌کند، تسلط ابتدایی است؛ زیرا وقتی آدمی به فراخوان شیطان پاسخ مثبت دهد و ولایت او را بپذیرد، شیطان بر او تسلط پیدا می‌کند:

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ. (نحل / ۱۰۰)

تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی بر می‌گیرند و بر کسانی که آن‌ها به او [خدا] شرک می‌ورزند.

بر این اساس، ابلیس نمی‌تواند بر مؤمنان مسلط شود: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ؛ او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی نیست». (نحل / ۹۹؛ سبأ / ۲۱) در آیه دیگر نیز آمده: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ؛ در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند». (حجر / ۴۲؛ شبیه آن؛ اسراء / ۶۵)

آیات یادشده دلالت می‌کند که آدمی تا هنگامی که در زمره مؤمنان است و در مسیر عبودیت خداوند قرار دارد، از هرگونه سلطه شیطان در امان است. کلمه «سلطان» نکره در سیاق نفی و مفید عموم می‌باشد و هر نوع تسلط شیطان را نفی می‌کند.

۷. گناه، سبب ولایت شیطان است. انسان براساس اراده تکوینی عام خداوند، آزاد و مختار است و می‌تواند با وسوسه‌های شیطان مخالفت کند. چنان که می‌تواند با آن موافقت نماید؛ اما براساس اراده تشریعی خدای سبحان، او مکلف است با خواسته شیطان مخالفت کند. این مسئله در قرآن با بیان‌های مختلف آمده است؛ از جمله: «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ؛ از گام‌های شیطان پیروی مکنید». (بقره / ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام / ۱۴۲؛ نور / ۲۱؛ شبیه آن؛ اعراف / ۲۷؛ زخرف / ۶۲؛ یس / ۶۰)

از آیات یادشده به‌دست می‌آید که اجابت فراخوان شیطان، گناه محسوب می‌شود؛ زیرا به‌صراحت از آن نهی شده است. اگر انسان از دعوت شیطان پیروی کند و به گناه آلوده شود، در این صورت سرپرستی وی را می‌پذیرد و او را بر خود مسلط می‌سازد. (نحل / ۱۰۰) کیفر گناه کفر و ایمان نیاوردن، ولایت شیطان است. (اعراف / ۲۷) نتیجه روی گردانی از خدا نیز همراه شدن شیطان می‌باشد: «مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ؛ هر کس از یاد [خدای رحمان] دل بگرداند، بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد». (زخرف / ۳۶)

در آیه‌ای دیگر به صراحت آمده که سبب لغزش انسان از طریق شیطان، گناه است: «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا؛ به سبب پاره‌ای از آنچه [از گناه] حاصل کرده بودند شیطان آنان را بلغزانید». (آل عمران / ۱۵۵) خداوند از باب مجازات، شیاطین را به‌سوی کافران گسیل می‌دارد تا به تهییج و تحریک آنان بپردازد: «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَسُّوهُمْ أَزًّا؛ آیا ندانستی که ما شیطان‌ها را بر کافران گماشته‌ایم تا آنان را [به گناهان] تحریک کنند؟» (مریم / ۸۳) همچنین شیاطین بر افراد دروغگو نازل می‌شوند: «تَنْزَلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ؛ بر هر دروغ‌زن گناهکاری فرود می‌آیند». (شعراء / ۲۲۲)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

لا يتمكن الشيطان بالوسوسة من العبد الا و قد أعرض عن ذكر الله و استهان بأمره و سكن إلى نهيهِ. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۹ / ۱۲۴، ح ۲)

شیطان توان وسوسه بنده را ندارد، مگر اینکه او از یاد خدا روی برگرداند و دستور خدا را سبک شمارد و با انجام آنچه نهی کرده، آرام گیرد.

ابلیس با حضرت موسی علیه السلام مذاکره‌ای داشت که پیامبر خدا به او گفت: «أخبرني بالذنب الذي إذا أذنبه ابن آدم إستحوذت عليه، قال: ذلک إذا أعجبتة نفسه و استكثر عمله و صغر في نفسه ذنبه؛ گناهی را بگو که اگر فرزند آدم انجام دهد، بر او چیره می‌شوی. ابلیس گفت: هنگامی که عجب ورزد و عمل خیر خویش را بزرگ شمارد و گناهش را پیش خود کوچک پندارد». (همان: ۶۳ / ۲۵۱ ح ۱۱۴)

در روایات فراوانی گناه، دام و سبب تسلط ابلیس معرفی شده است: «الکبر مصيدة إبليس العظمی؛ کبر، دام بزرگ شیطان است». (خوانساری، ۱۳۷۳: ۱ / ۲۹۴، ح ۱۱۳۲) «الحسد مقنصة ابليس الكبرى؛ حسد، بزرگ‌ترین ابزار شیطان است». (همان: ۲۹۵، ح ۱۱۳۳) «من استقاده هواه إستحوذ علیه الشيطان؛ هر که زمام خود را به دست هوس بسپارد، شیطان بر او مسلط می‌گردد». (همان: ۴۶۵ / ۵، ح ۹۱۹۷)

از آنجا که کفر، شرک، پیروی از هوای نفس، اطاعت شیطان، سبک شمردن دستورهای الهی و عجب گناه شمرده می‌شوند، از آیات و روایات این نتیجه گرفته می‌شود که گناه، سبب تسلط و ولایت شیطان است.

نتیجه آنکه، گوش فرادادن به وسوسه‌های شیطان، پیروی از هوای نفس و ارتکاب گناه، چیزی جز ولایت شیطان نیست. وقتی آدمی ولایت او را پذیرفت و با دست خود، تدبیر امور باطن را به وی سپرد، او بر انسان تسلط پیدا می‌کند و هرگونه بخواهد و بتواند، تصرف می‌کند. شیطان پیوسته بر آن است تا با ترفندهای گوناگون خود انسان را به دام اندازد و او را به انجام هرچه بیشتر گناه سوق دهد. او از طریق نفوذ در عواطف و احساسات، در افکار تصرف می‌کند و با به‌کارگیری ابزار ادراکی فرد به تدبیر و سرپرستی باطن او می‌پردازد. اینجاست که تشخیص و شناخت شخص از بدی و زشتی گناه واژگون می‌گردد و آن را خوب و زیبا می‌بیند. در اثر تکرار گناه و ادامه فرآیند وارونگی معرفت، به‌تدریج نسبت به حقایق و معارف دیگر نیز شناختی معکوس پیدا می‌کند.

دو. واژگونی در اثر تغییر باور

یکی از مؤلفه‌های معرفت گزاره‌ای واژه باور است. براساس تعریف مشهور نزد معرفت‌شناسان غرب، معرفت عبارت است از: «باور صادق موجه». در تعریف معرفت‌شناسان مسلمان به‌جای آن از الفاظی نظیر تصدیق و اعتقاد استفاده شده است. (بنگرید به: شمس، ۱۳۸۲: ۵۹ - ۵۵) به‌دلیل اهمیت اصطلاح باور در بحث معرفت، در این نوشتار نیز به آن پرداخته شده است.

گناه با دگرگون ساختن عنصر باور، باعث وارونگی معرفت می‌شود. انسان قبل از تسلط شیطان، براساس فطرت خدایی و آفرینش آغازین بر این باور است که گناه امری زشت، پلید و باطل است؛ اما اگر تحت تأثیر وسوس و القائات شیطان قرار گیرد و به گناه آلوده شود، به‌تدریج باور او به گناه تغییر می‌کند. شیطان از راه رغبت نفس انسان به گناه، به آراستن آن می‌پردازد. تلقین‌ها و تزئین‌های مکرر باعث می‌شود به‌مرور از زشتی گناه در باور او کاسته شود و تا بدانجا می‌رسد که گناه را زشت نمی‌داند؛ بلکه آن را زیبا می‌پندارد و باورش برعکس می‌شود.

شیطان با تأکید زیاد می‌گوید: «لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ؛ مَنْ [همه گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم». (حجر / ۳۹) علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

معنای آیه این است که من امور باطل و زشتی‌ها و پلیدی‌ها را از راه میل و رغبتی که عواطف بشری به آن دارد، در نظر آنان زینت داده، به همین وسیله گمراهشان می‌کنم؛ مثلاً زنا را که یکی از گناهان است، از آنجایی که مطابق میل شهوانی او است، در نظرش آن قدر زینت می‌دهم تا به‌تدریج از اهمیت

زشتی آن کاسته تا یک‌باره به‌خوبی آن تصدیق نموده و مرتکب آن شود.
(طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶ / ۴۰؛ ۱۲ / ۱۶۴)

هرچه بر ارتکاب گناه و آراستن شیطان افزوده شود، گستره دگرگونی باور و واژگونی معرفت نیز افزایش پیدا می‌کند و باور فرد به حقایق و معارف بیشتر نیز با آفت وارونگی مواجه می‌شود. در این صورت، شناخت شخص از خویش معکوس می‌گردد و خود را موجودی مستقل در تأثیر و غیر وابسته می‌پندارد و بینش او درباره جهان هستی و حقایق آن عوض می‌شود.

سه. واژگونی در اثر اسیر شدن عقل

انجام گناه و تکرار آن باعث می‌شود قوه عاقله به‌مرور به اسارت هوای نفس درآید:

کم من عقل أسیر تحت هوی أمیر. (نهج‌البلاغه: ۶۷۴، ح ۲۱۱)
چه بسا عقل که اسیر فرمانروایی هوس است.

در این وضعیت، آدمی ولایت شیطان را پذیرفته و عواطف، احساسات، قوای ادراکی، ازجمله عقل خویش را در اختیار شیطان قرار داده و مدیریت آنها را به او سپرده است.

شیطان نمی‌تواند ماهیت عقل را تغییر دهد و به چیز دیگری تبدیل سازد؛ زیرا «لَا تَبْدِيلَ لِخُلُقِ اللَّهِ؛ آفرینش خدای تغییرپذیر نیست»؛ (روم / ۳۰) اما می‌تواند آن را به‌صورت کامل در اختیار گیرد و به‌گونه‌ای اعمال مدیریت کند که به‌تدریج رو به سستی گراید و از ایفای نقش مهم قضاوت بازماند تا در نهایت از جایگاه اصلی خود خارج شود؛ به‌گونه‌ای که میدانی برای قضاوت پیدا نکند یا به قضاوت آن گوش فرا داده نشود. در نتیجه قوه واهمه و خیال به‌جای عقل می‌نشیند و آدمی دچار مغالطه بینشی می‌گردد و در اثر آن، امر باطل، موهوم و خیالی را حق معقول می‌پندارد و حق معقول را باطل می‌بیند؛ یعنی شناخت وی واژگون می‌شود.

اگر عواطف و احساسات تحت تدبیر عقل باشند، از حد اعتدال خارج نمی‌شوند و مسیر حب و بغض و میل و نفرت آدمی به‌درستی تعیین می‌گردد و در گرایش و انگیزش انسان انحرافی رخ نمی‌دهد؛ اما اگر شیطان این تدبیر را برباید، عواطف و احساسات از اعتدال خارج می‌شوند و در ساحت جذب و دفع، انحراف رخ می‌دهد.

شیطان با نفوذ در امیال آدمی، با آراستن اوهام و اعمال، به آرزو افکندن، وعده دادن و ... در

تأثیر گناه بر معرفت به قبح فعل قبیح از منظر قرآن □ ۱۲۵

ساحت میل تصرف کرده، باعث تشدید رغبت یا ایجاد شوق و شعف کاذب یا خشم و غضب می‌گردد. امام باقر علیه السلام در مورد خشم فرمود:

إن هذا الغضب جمة من الشيطان توقد في قلب ابن آدم وإن احكم إذا غضب احمرت عيناه و انتفتح أوداجه و دخل الشيطان فيه. (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۳۰۴، ح ۱۲)
این غضب (و خشمی که در شمایست) شراره‌ای شیطانی است که در دل آدمی زاد شعله‌ور می‌شود و چون کسی از شما خشمگین شود، چشمانش سرخ گردد و رگ‌های گردنش ورم کند و شیطان در وجودش درآید.

شیطان حتی از راه عشق و علاقه ذاتی انسان به تکامل و ترقی و نیل به زندگی جاودان، سلطنت دائمی و رسیدن به مقامات عالی فرشتگان، او را می‌فریبد (اعراف / ۲۰؛ طه / ۱۲۰) و باعث تشدید میل او می‌گردد تا بتواند آن را مدیریت کند. بر اثر تصرف شیطان در عواطف و تحریک احساسات، عقل کنار زده می‌شود و از ملکیت آدمی خارج می‌گردد. حضرت علی علیه السلام فرمود:

من لم يملك شهوته لم يملك عقله. (خوانساری، ۱۳۷۳: ۵ / ۴۱۶، ح ۸۹۹۵)
هر که مالک شهوت خود نباشد، مالک عقل خویش نیست.

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است:

من لم يملك غضبه لم يملك عقله. (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۳۰۵، ح ۱۳)
هر کس مالک خشم خود نباشد، مالک عقل خود نخواهد بود.

وقتی شهوت و غضب بر آدمی حاکم شود، نیروی شهوت، عمل دلخواه فرد را به گونه امری معقول به عقل ارائه می‌کند و انسان بر محور آن تصمیم می‌گیرد و کار انجام می‌دهد. همچنین نیروی غضب، فعل منفور را به جای امر معقول می‌نشانند و زمام را از دست عقل بیرون می‌آورد و این مغالطه‌ای است که آدمی گرفتار آن می‌شود که برخی آن را «مغالطه رفتاری» نامیده‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳۵۲)

شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

اگر احساسات و تمایلات از حد اعتدال خارج شوند و انسان محکوم اینها باشد، نه حاکم بر اینها، در برابر فرمان عقل فرمان می‌دهند، در برابر ندای عقل و

وجدان غوغا می‌کنند، برای ندای عقل، حکم پرازیت را پیدا می‌کنند، در برابر چراغ عقل، گرد و غبار و دود و مه ایجاد می‌کنند، دیگر چراغ عقل نمی‌تواند پرتوافکنی کند. (مطهری، ۱۳۶۱: ۳۴)

یکی از رسالت‌های پیامبران، آشکارسازی گنجیه‌های خرد آدمی و شکوفا ساختن آن است:

لیثروا لهم دفائن العقول. (نهج‌البلاغه: ۳۸، خ ۱)
تا توانمندی‌های پنهان‌شده عقل‌ها را آشکار سازند.

در مقابل، شیطان می‌کوشد عقل آدمی را در اسارت و محاصره درآورد و آن را زیر انبوهی از افکار و اوهام باطل ببوشاند تا نور آن به خاموشی گراید و نتواند به قضاوت بنشیند و از صحنه ایفای نقش خارج شود. در نتیجه فرصت پیدا می‌کند تا قوه واهمه و خیال را به‌جای عقل بنشانند و امر موهوم و متخیل را در مکان امر معقول قرار دهد.

شیطان برای فریب انسان، وهم و خیال را به‌جای عقل او و موهوم و متخیل را در رتبه معقول او می‌نشانند. این مغالطهٔ بینشی است که در حوزه اندیشهٔ آدمی رخ می‌دهد. مغالطه با دخالت وهم و خیال پدید می‌آید و این دو ابزار نیرومند شیطان هستند. دخالت قوای خیالی یا نشستن وهم به‌جای عقل، سبب اشتباه و مغالطه می‌شود. برای نمونه، کوچک دیدن ستاره‌ها از دور و حکم به کوچک بودن آنها بر اثر خطای حس بینایی نیست؛ بلکه ناشی از وهم و خیال است. بینایی به ذهن پیام می‌دهد که ستاره را از زمین و با فاصله طولانی کوچک می‌بیند که این پیامی درست است؛ اما حکم به کوچک بودن ستاره، قضاوتی نادرست است که منشأ آن وهم است که بدون لحاظ فاصله دور و قوانین فیزیک، چنین حکم می‌کند؛ اما انسان متفکر و آگاه به قوانین ریاضی و فیزیک، به وهم اجازه دخالت نمی‌دهد و زمام حکم را به عقل می‌سپارد. پس اگر وهم و خیال در امور عقلی دخالت کنند، انسان در وادی اندیشه دچار مغالطه می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳۵۱ - ۳۴۸)

همان‌گونه که شیطان نمی‌تواند به‌صورت مستقیم در عقل انسان تصرف و اعمال ولایت کند، در حواس ظاهر نیز نمی‌تواند به‌صورت مستقیم دخالت نماید؛ اما در قوه وهم و خیال نفوذ می‌کند. شیطان از طریق وسوسه، القا و تلقین در صورت‌ها و معانی موجود در قوه وهم و خیال، تغییراتی به‌وجود می‌آورد و آنها را دگرگون می‌سازد. همچنین با القای اوهام و افکار کاذب، صور و معانی

جدیدی را در آن دو قوه ایجاد می‌کند. او با در دست گرفتن قوه متخیله، هرگونه بخواهد، در مدرکات قوه وهم و خیال تصرف کرده، در آنها تغییراتی به‌وجود می‌آورد. در این صورت، مدرکاتی دروغین از طرف دو قوه در اختیار انسان قرار داده می‌شود و بدین‌سان، او در قضاوت به مغالطه می‌افتد. شهید مطهری در این باره می‌گوید:

گاهی این حالت برای انسان پیدا می‌شود که قوه قضاوتش مریض می‌شود، غلط قضاوت می‌کند و از عدالت خارج می‌شود. عقل در ذات خود قاضی عادل است؛ ولی باید استقلال این قوه محترم باشد و قوه مجریه، یعنی میل‌ها، خواهش‌ها و تصمیم‌ها و اراده‌ها، او را دست‌نشانده خود قرار ندهد. (مطهری، ۱۳۷۲: ۲۳ / ۷۷۵ - ۷۷۴)

تصرفات و دخالت‌های شیطان به آنچه ذکر شد، منحصر نمی‌شود. او می‌تواند مطالبی را به‌صورت مستقیم و بدون استفاده از قوه وهم و خیال و غیر آن، به دل افراد القا کند. مانند آنچه در حدس اتفاق می‌افتد و از ناحیه ذات اقدس الهی از طریق فرشتگان و واسطه‌های دیگر، مطلب حقی همچون برق به ذهن افراد می‌افتد و مسئله برای آنها کشف می‌شود یا الهامات و مکاشفات ربانی که برای اشخاص شایسته رخ می‌دهد. شیطان نیز مطالب باطلی را به پیروان خویش القا می‌کند.^۱

اگر فرد گناهکار به خود نیاید و خویش را از زیر سلطه شیطان آزاد نسازد و به انجام گناه و پیروی او ادامه دهد، بر شدت و گستره ولایت و تصرفات شیطان افزوده می‌شود و در موقعیتی قرار می‌گیرد که دلش را پایگاه شیاطین می‌سازد و آن‌گونه که امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «شیطان در دل پیروانش لانه کرده، تخم‌گذاری می‌کند». در این حالت، همه چیز او در اختیار شیطان قرار می‌گیرد و ابزار آن می‌شود:

إِتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ إِتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَکاً فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ زَيْنَ

۱. برخی از مفسران در تفسیر سوره ناس و تبیین وسوسه شیطان در مورد نحوه دخالت شیطان گفته‌اند: کار شیطان در وسوسه شبیه قوه وهمیه است که در مقدمات امور عقلی با عقل مساعدت می‌کند؛ ولی هنگام نتیجه‌گیری مخفی می‌شود. به نظر می‌رسد اصل مطلب از بیضاوی گرفته شده است. همچنین محقق مصطفوی در توضیح معنای وسوسه مطالبی شبیه کلام این مفسران بیان کرده است. (بنگرید به: بیضاوی، ۱۴۱۸: ۵ / ۳۵۰؛ حقی بروسوی، بی‌تا: ۱۰ / ۵۵۰؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۱۴ / ۵۵۶؛ امین اصفهانی، ۱۳۶۱: ۱۵ / ۳۷۲؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۱۰ / ۴۰۹؛ مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۳ / ۱۱۴)

لَهُمُ الْخَطْلُ فَعَلَ مَنْ قَدْ شَرَكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَتَطَّقَ بِالْبَاطِلِ عَلَي لِسَانِهِ.
(نهج‌البلاغه: ۵۲، خ ۷)

منحرفان، شیطان را معیار کار خود گرفتند و شیطان نیز آنها را رام خود قرار داد و در دل‌های آنها تخم گذارد و جوجه‌های خود را در دامانشان پرورش داد. با چشم‌های آنان نگرست و با زبان‌های آنان سخن گفت، پس با یاری آنها بر مرکب گمراهی سوار شد و کردارهای زشت را در نظرشان زیبا جلوه داد، مانند کسی که نشان می‌داد در حکومت شیطان شریک است و با زبان شیطان، سخن باطل می‌گوید.

این همان چیزی است که در حدیث قرب نوافل آمده که عبد خدا در اثر انجام واجبات و مستحبات به آن درجه‌ای می‌رسد که محبوب خدا واقع می‌شود و چشم، گوش و سایر ابزار ادراکی او الهی می‌شود؛ با چشم خدایی می‌بیند و با گوش خدایی می‌شنود:

ما يتقرب إلي عبد من عبادي بشيء أحب مما افترضت عليه. (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۳۵۲، ح ۸)

هیچ بنده‌ای از بندگانم به وسیله‌ای محبوب‌تر از انجام واجبات به من تقرب نمی‌جوید.

همان‌طور که انجام فریضه موجب قرب است، انجام نوافل نیز باعث تقرب است. از این‌رو در ادامه روایت آمده:

و إنه ليتقرب إلي بالنافلة حتى أحبه فإذا أحبته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و لسانه الذي ينطق به. (همان)

و همانا بنده من به وسیله مستحبات به من نزدیک می‌شود تا محبوب من گردد، همین که محبوب من شد، من گوش او می‌شوم که با آن بشنود و چشم او می‌شوم که با آن ببیند و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید.

در مقابل، فردی که از حق دوری جسته و با گناه، خود را تحت تدبیر و ولایت شیطان قرار داده است، به جایی می‌رسد که همه ابزار ادراکی او در اختیار شیطان قرار می‌گیرد. بنابراین هرچه شیطان بخواهد، او انجام می‌دهد. چنین فردی خوب را بد، بد را خوب، حق را باطل و باطل را حق می‌بیند. حال آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند می‌خواهد:

رَبَّ أَرَنَا الْحَقَائِقَ كَمَا هِيَ. (احسائی، ۱۴۰۵: ۴ / ۱۳۲، ح ۲۲۸)

پروردگارا، حقایق را آن گونه هست به من نشان بده.

حصن بن عمرو می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودم که شخصی به او عرض کرد: ^۱ جانم فدای شما باد، ابومنصور برای من تعریف کرد که به سویی پروردگارش بالا برده شده و پروردگار بر سرش دست کشیده و به فارسی به او گفته است: «ای پسر». سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم از جدم نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابلیس بین آسمان و زمین برای خودش عرشی برگرفته و به تعداد فرشتگان، نگهبانانی از شیاطین قرار داده است؛ پس هرگاه ابلیس انسانی را فراخواند و او به شیاطین پاسخ مثبت دهد و به دنبال شیطان حرکت کند و گامهایش را به سویی او بردارد، در این هنگام ابلیس برای او نمایان می گردد و آن شخص به سویی ابلیس بالا برده می شود. همانا ابومنصور فرستاده ابلیس بوده است. خدا او را لعنت کند ...». (طوسی، ۱۳۴۸: ۳۰۳، ح ۵۴۶)

از این روایت برمی آید که انجام گناه و پاسخ مثبت به فراخوان شیطان، باعث تسلط ابلیس بر انسان می گردد و معرفت او را دگرگون می سازد؛ به نحوی که شیطان را خدا می پندارد و تخت و تاج او را عرش الهی می انگارد. ناگفته نماند که تصرفات شیطان در آنچه بیان شد، خلاصه نمی شود و براساس کلام علامه طباطبائی، شیطان موجود عجیبی است و تصرفات عجیب و غریبی دارد. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۸ / ۳۶) حتی از برخی آیات استفاده می شود که او می تواند در مسائل عینی و امور زندگی انسان نیز به صورت غیرمستقیم و با واسطه مشکل ایجاد کند؛ چنان که برای حضرت ایوب علیه السلام مشکل ساز بوده است. (ص / ۴۱)

نتیجه

جمع بندی آیات، روایات و مباحث مطرح شده این است که اولاً: آدمی پیوسته در کمین شیطان و در معرض وسوسه اوست. ثانیاً: انسان با نافرمانی از دستور الهی و انجام گناه، تحت تسلط و

۱. جعلت فداک إن أبامنصور حدثني أنه رفع إلي ربه و مسح علي رأسه و قال له بالفارسية يا پسر، فقال له ابو عبدالله عليه السلام: حدثني أبي عن جدي أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إن إبليس إتخذ عرشاً فيما بين السماء و الأرض و اتخذ زبانية عدد الملائكة، فإذا دعا رجلاً فأجابه و وطئ عقبه و تحطت إليه الأقدام، تراءى له ابليس و رفع إليه و إن أبامنصور كان رسول إبليس، لعن الله أبامنصور ...

ولایت شیطان قرار می‌گیرد. ثالثاً: شیطان هنگام تسلط، از طریق تزیین، تسویل و غیر آن به وارونه‌سازی معرفت انسان (به قبیح بودن گناه) می‌پردازد. رابعاً: انسان، قبل از آلوده شدن به گناه، براساس فطرت پاک الهی و آموزه‌های دینی، گناه را امری زشت و ناپسند می‌داند. خامساً: فرایند وارونگی به یک‌باره حاصل نمی‌شود؛ بلکه به مرور و با تداوم گناه، محقق می‌گردد. سادساً: گناه از طریق دخالت و تأثیر شیطان، باعث وارونگی معرفت می‌شود. سابعاً: گناهان در یک مرتبه، سبب واژگونی معرفت می‌شوند و در مرتبه دیگر مسبب آند، پس چون شخص و مرتبه آنها یکی نیست؛ پس شبهه دور وارد نمی‌گردد. با توجه به وارونگی معرفت بر اثر گناه می‌توان گفت:

۱. در صورتی می‌توان معرفت را از وارونگی محفوظ داشت که از گناه دوری شود و راه تقوا و پرهیزکاری پیشه گردد.

۲. از آنجاکه از رکن اصلی و اساسی ایمان، شناخت است و آن نیز با گناه سازگاری ندارد، دست یافتن به ایمان و بهره‌مندی از آن، با دوری از گناه حاصل می‌شود.

۳. در امان بودن از عارضه مهلک پوچی و بی‌هدفی، در گرو بهره‌مندی از شناخت صحیح و سالم است که به آفت گناه، آلوده نشده باشد.

۴. خداوند انسان را خدانشناس آفریده و معارفی را در فطرت وی نهاده است که سرآمد و سرآغاز آنها معرفت به اوست. آفریدگار حکیم، قدرت تشخیص حق و باطل، درک درست و نادرست، فهم خوبی و بدی و همچنین توانایی یادگیری و کسب علوم اکتسابی را به آدمی عطا فرموده است.

معارف و علوم فطری در صورتی شکوفا می‌شود که از عوامل منع، تباه‌سازی و دگرگونی به‌دور باشند. به‌فعلیت رسیدن استعدادهای یادگیری دانش‌های اکتسابی نیز مشروط به محفوظ بودن از موانع، عوامل دگرگونی، آفات و آسیب‌هاست که یکی از مهم‌ترین آنها گناه می‌باشد.

منابع و مآخذ

۱. آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چ اول.
۲. ابن‌بابویه، محمد بن علی، بی‌تا، *من لا یحضره الفقیه*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین.

۳. ابن جوزی، ابو الفرج، ۱۴۲۲ق، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، بیروت، دارالکتب العربی، چ اول.
۴. ابن فارس، احمد، ۱۴۱۱ق، *مقاییس اللغة*، بیروت، قم، مؤسسه آل البیت، چ اول.
۵. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، ۱۴۱۹ق، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیة، چ اول.
۶. ابن منظور، محمد، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، چ سوم.
۷. احسانی، ابن ابی جمهور، محمد، ۱۴۰۵ق، *عوالی اللئالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة*، قم، انتشارات سید الشهداء علیه السلام، چ اول.
۸. امین اصفهانی، سیده نصرت، ۱۳۶۱، *مخزن العرفان فی تفسیر القرآن*، تهران، نهضت زنان مسلمان.
۹. بلخی، مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ق، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت، دار احیاء التراث، چ اول.
۱۰. بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ق، *انوار التنزیل واسرار التأویل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۱. ثقفی تهرانی، محمد، ۱۳۹۸ق، *تفسیر روان جاوید*، تهران، برهان، چ سوم.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *تفسیر انسان به انسان*، قم، مرکز نشر اسراء، چ پنجم.
۱۳. _____، ۱۳۸۰، *تسنیم*، *تفسیر قرآن کریم*، قم، مرکز نشر اسراء، چ اول.
۱۴. حقی بروسوی، اسماعیل، بی تا، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دار الفکر.
۱۵. خوانساری، جمال الدین محمد، ۱۳۷۳ش، *شرح غررالحکم و درر الکلم*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ پنجم.
۱۶. دشتی، محمد، ۱۳۷۹، *ترجمه نهج البلاغة*، قم، انتشارات قم، چ اول.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق - بیروت، دارالعلم الدارالشامیة، چ اول.
۱۸. زحیلی، وهبة، ۱۴۱۸ق، *التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج*، بیروت - دمشق، دارالفکر المعاصر، چ دوم.

۱۹. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ق، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*، بیروت، دار الکتب العربی، چ سوم.
۲۰. سیوطی، جلال الدین و جلال الدین محلی، ۱۴۱۶ق، *تفسیر الجلالین*، بیروت، مؤسسة النور للمطبوعات، چ اول.
۲۱. شبّر، سید عبدالله، ۱۴۱۲ق، *تفسیر القرآن الکریم*، بی‌جا، دارالبلاغه للطباعة و النشر، چ اول.
۲۲. شمس، منصور، ۱۳۸۲، *آشنایی با معرفت‌شناسی*، تهران، آیت عشق.
۲۳. شیخ طوسی، محمد بن حسن، بی‌تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۴. _____، ۱۳۴۸، *اختیار معرفة الرجال*، معروف به رجال کشی، با تصحیح حسن مصطفوی، بی‌جا، چاپخانه دانشگاه مشهد.
۲۵. شیرازی، محمد بن ابراهیم (صدرالمألهین)، ۱۴۱۰ق، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چ چهارم.
۲۶. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات جامعه مدرّسین، چ پنجم.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۷، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و حوزه علمیه قم، چ اول.
۲۸. _____، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ناصر خسرو، چ سوم.
۲۹. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة، چ اول.
۳۰. طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، چ سوم.
۳۱. عیاشی، محمد، ۱۳۸۰ق، *کتاب التفسیر*، تهران، چاپخانه علمیه.
۳۲. فخر رازی، ابو عبدالله محمد، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ سوم.
۳۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، *کتاب العین*، قم، هجرت، چ دوم.

۳۴. فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۵ق، *تفسیر الصافی*، تهران، الصدر، چ دوم.
۳۵. قرطبی، محمد، ۱۳۶۴، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چ اول.
۳۶. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر القمی*، قم، دار الکتب، چ چهارم.
۳۷. قمی مشهدی، محمد، ۳۶۸، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چ اول.
۳۸. کاشانی، ملافتح الله، ۱۳۳۶، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چ چهارم.
۴۰. متقی هندی، علی، ۱۴۰۵ق، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، بیروت، مؤسسة الرسالة، چ پنجم.
۴۱. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار لائمة الاطهار*، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم.
۴۲. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۷۷، *میزان الحکمة*، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم، دارالحديث، چ اول.
۴۳. مراغی، احمد، بی تا، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴۴. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۵. مطهری، شهید مرتضی، ۱۳۶۱، *ده گفتار*، تهران، صدرا، چ اول.
۴۶. مطهری، شهید مرتضی، ۱۳۷۲، *مجموعه آثار*، ج ۲۳، تهران، صدرا، چ سوم.
۴۷. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۰، *پیام قرآن*، قم، مدرسه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، چ سوم.